

اجماع در نگاه محققان شیعه و نقش آن در استنباط*

احمد قدسی**

چکیده

مسائل مختلف کاشفیت اجماع از قول معصوم علیه السلام؛ نحوه تعامل فقها با اجماع در مقام نظر و عمل و نیز مسئله مشکوف از اجماع از جمله مهمترین مسایل مباحث اجماع هستند. در واقع اجماع دلیل چهارم به حساب نمی‌آید و با توجه به معیار حجیت در اجماع، شهرت نیز همانند اجماع می‌تواند حجت باشد. از این رو، بررسی اندیشه‌های شهید صدر رحمته الله راجع به حساب احتمالات اهمیت می‌یابد. نکته مهم دیگر این است که میزان، اجماع قدمای اصحاب است و توجه خاص فقهای طراز اول به اجماع و شهرت قدمایی امری مهم است. در این مقاله، ضمن بررسی مسایل فوق به آثار و فواید فقهی و استنباطی اجماع و شهرت اشاره و به این نتیجه می‌رسد که تألیف *موسوعة الإجماع فی الفقه الشیعی* از جمله مهمترین ضرورت در این عرصه است.

واژه‌های کلیدی: اجماع، شهرت، قدمای اصحاب، عمل اصحاب، اعراض اصحاب، کاشفیت، کلیات و اصول مسائل، فروع مسائل.

تاریخ تأیید: ۸۷/۰۶/۱۷

* تاریخ دریافت: ۸۷/۰۲/۰۹

** عضو هیأت علمی مجتمع آموزش عالی امام خمینی تقئ قم.

بحث در زمینه اجماع و بررسی حجیت و عدم حجیت و اقسام و مبانی مختلف آن نه در حوصله این نوشتار است و نه هماهنگ با حکمت و غرض خاص طرح این بحث، اما برای اثبات ضرورت تألیف کتابی در زمینه فقه شیعه و لزوم جمع‌آوری فروعاتی از فقه که مورد اجماع و اتفاق فقهای امامیه است و یا عالمان مشهور آنان به آن فتوا داده‌اند (آن‌چنان که مؤلف کتاب *موسوعة الإجماع فی الفقه الاسلامی*، جناب آقای سعیدی حبیب درباره مذاهب اهل سنت انجام داده است)، لازم است به نکاتی اشاره شود:

الف) در منشأ حجیت اجماع و اینکه از چه راهی و به چه دلیلی می‌توان کاشفیت اجماع از قول معصوم علیه السلام را ثابت کرد، در میان امامیه مسالک و مبانی متعددی به وجود آمده است:

۱. عده‌ای همانند شیخ الطائفه و صاحب *معالم* (و بلکه به تعبیر شیخ اعظم انصاری رحمته الله این قول مستفاد از کلمات شیخ مفید و سیدمرتضی و ابن‌زهره و محقق و علامه و شهیدین و متأخران است) «اجماع دخولی» (تضمینی) را مطرح کرده‌اند و قائل شده‌اند: وقتی مجموعه امت اسلامی قولی را پذیرفته باشند، طبعاً معصوم نیز قائل به آن خواهد بود، چرا که او نیز فردی از امت و بلکه رئیس و بزرگ آنان است.

۲. مرحوم شیخ الطائفه (طوسی) در مواضع متعددی از سخنان خود، طریق دیگری را به نام «اجماع لطفی» مطرح کرده است. در این طریق، قاعده لطف اقتضا دارد و بر امام معصوم علیه السلام ایجاب می‌کند که در مواردی که فقهای امت اختلاف کرده‌اند حق در مسئله را ظاهر نماید.^۱

۳. جماعتی از محققان متأخر (به تعبیر میرزای قمی) و بلکه معظم محققان (به تعبیر صاحب *الفصول*) اجماع حدسی را پذیرفته‌اند و در توضیح آن گفته‌اند: صاحبان حدس صائب و نظر ثاقب، وقتی بینند عالمان شیعه با توجه به پیروی شدید آنان از مکتب اهل‌البیت و دوری جستن از رأی و قیاس و استحسانات و ذوقیات، و با توجه به همه اختلاف انظار و تباین افکار، در مسئله‌ای با هم اتفاق کرده‌اند، حدس قطعی می‌زنند و یقین عادی پیدا می‌کنند که این مسئله از جانب معصومان نشأت گرفته و از ناحیه آنان نسل به نسل و سینه به سینه به ارث رسیده است.

ب) در رد و مناقشه هر کدام از این مسالک و نقص و ابرام آن، بحثهای مبسوط و مفصلی در علم اصول انجام شده و بلکه احیاناً ابهامات و اضطرابها و تناقضاتی (چه در مقام نظر و بحث اصولی، و چه در مقام عمل و تطبیق فقهی) به وجود آمده است، به گونه‌ای که فقهی در فرعی از فروعات فقهی ادعای اجماع می‌کند، در حالی که فقط اوست که به آن فتوا داده است. اجماعات سیدمرتضی رحمته الله از این قبیل است.

فقیه دیگری در بحث اصولی صریحاً قائل به عدم حجیت همه طرق سه‌گانه مزبور می‌شود: «انصاف این است که اگر تأمل شود و با مسامحه‌کاری گمان جای یقین و قطع نشیند (همچنان

که متعارف در میان محصلین عصر ماست)، اتفاق علمای صاحب فتوا (و کسانی که می‌توان به فتوایشان در یک مسئله دست یازید) نه عادتاً کاشف از موافقت امام معصوم علیه السلام است و نه می‌تواند کاشف از وجود دلیلی باشد که معتبر نزد همه است.^۲ در عین حال، وی در اکثر و یا تمام بحثها و فروعات فقهی عنایتی شدید به اجماع و بلکه شهرت علما دارد و از کنار آن به سختی می‌گذرد.^۳

البته بعضی از اندیشمندان معاصر در مقام رفع این تناقضات برآمده و وجوهی را برای رفع این تضاد و تهافت بیان نموده‌اند.^۴

ج) این مسئله همانند هر مسئله دیگر اصولی، در کلمات محققان متأخر اصولی شیعه، به ویژه در بیانات علامه مؤسس، اصولی متضلع و فقیه متبحر، مرحوم شهید محمدباقر صدر قدس الله نفسه الزکیة به گونه‌ای بسیار زنده و بالنده مطرح گردیده و تمام جوانب و زوایای آن به طور مستوفی تبیین شده است. عصاره همه مباحث آن به قلم شریف خود آن بزرگوار در کتاب «*دروس فی علم الاصول*» (حلقات) آمده و مبسوط و مفصل آن نیز در کتاب «*بحوث فی علم الاصول*»، به قلم خلف صالح و تلمیذ محقق ایشان، استاد فرزانه سید محمود هاشمی شاهرودی تقریر شده است. آن شهید (همانند هر مسئله دیگری که وارد آن می‌شود) در عین حال که توانسته نظریات و سخنان اصولیان محقق را به نحو بایسته و شایسته‌ای شرح دهد و تبیین نماید، با نبوغ و قدرت فکری و خلاقیت ذاتی خویش، ابتکارات جدیدی را نیز به وجود آورده و حیات دوباره و رشد تازه‌ای را به مسئله اعطا کرده است. وی با وارد ساختن فرمول ریاضی «حساب احتمالات» در مسئله، و با روشن ساختن این نکته که آنچه از طریق اجماع کشف می‌شود، روایت خاصی نیست که مفقود شده باشد و به دست ما نرسیده باشد (بلکه مکشوف اجماع ارتکاز اصحاب ائمه و فقه‌های طبقه هم‌عصر و یا عصر مجاور آن بزرگواران، و اشتها و وضوح مسئله مورد اجماع در نزد آنان است) و با آشکار ساختن روح و ملاک کاشفیت اجماع و شرایط آن و بیان مشترکات و تفاوت‌هایی که بین اجماع و خبر متواتر وجود دارد، توانسته است هم از زوایای مبهم و تاریک مسئله پرده بردارد و هم تناقضات و تهافت‌هایی را که احیاناً در کلمات اصولیان و عمل فقیهان به نظر می‌رسد، برطرف سازد.

با توجه به همه اینها، شایسته است با الهام از کلمات آن عزیز و نیز با بهره‌گیری از زحمات سایر محققان، و برای اثبات ضرورت تألیف موسوعه و مجموعه‌ای در اجماعات فقه شیعی، نکاتی را متذکر شویم:

۱. شکی نیست که حجیت اجماع در نزد شیعه، و مطابق همه مسالک و مبانی، صرفاً از این بابت است که کشف از قول معصوم (سنت) می‌کند، نه اینکه دلیلی در عرض آن باشد، به گونه‌ای که بخواهد مستقلاً از حکم واقعی خدا پرده بردارد.

به بیان دیگر: اجماع دلیل چهارمی در عرض کتاب و سنت و عقل نیست، بلکه نقش آن همانند نقش قول راوی است که صرفاً از این بابت حجت است که کشف از قول معصوم و سنت می‌کند، (آن‌گاه قول معصوم و سنت است که کشف از حکم واقعی خدا می‌نماید و به عنوان دلیلی از ادله احکام الله قرار می‌گیرد).

به تقریر سوم: آنچه دلیل حکم خداست و از چهره آن پرده برمی‌دارد، مجموع کاشف (اجماع علما) و مکشوف عنه (قول معصوم) است، نه کاشف تنها و در عرض مکشوف عنه، همچنان که حجیت قول راوی به اعتبار کشف آن از رأی معصوم است، و آنچه دلیل سنت را تشکیل می‌دهد «قول الراوی بما انه کاشف عن قول المعصوم» است نه «قول الراوی بما هو هو»^۵

در نتیجه، صحیح این است که از ادله شرعی در نزد امامیه تعبیر به «ادله ثلاثه» شود نه «ادله اربعه». باید گفت که شیوع این تعبیر (ادله اربعه) در سخنان فقها، و در نتیجه مطرح شدن اجماع در عرض کتاب و سنت و عقل، خالی از تسامح نیست، همچنان که شیخ اعظم انصاری رحمته الله علیه به آن اشاره کرده است.^۶

۲. با توجه به آنچه در نکته اول آوردیم که میزان در حجیت اجماع کشف از قول معصوم است، طبعاً مسئله حجیت و عدم حجیت، دایر مدار این کشف خواهد بود و در نتیجه به مجرد احراز کشف، حجیت ثابت می‌شود، حتی اگر اتفاق کل اصحاب تحقق نیافته باشد بلکه فقط مشهور آنان اتفاق کرده باشند. در نتیجه، در صورت قبول حجیت اجماع، همچنان که اتفاق جمیع فقها می‌تواند مدرک حکمی از احکام قرار گیرد، اتفاق مشهور آنان نیز ارزشی خاص دارد و می‌تواند نظر معصوم را اثبات نماید. در نتیجه، موارد شهرت نیز همانند موارد اجماع باید مورد توجه قرار گیرد.

با این بیان، مناقشه در صغرای تحقق اجماع و اتفاق کل برطرف می‌شود. مناقشه این است: فتاوایی که اکنون از علمای شیعه در اختیار ماست، نمی‌تواند نشان دهنده آرا و نظریات همه فقها، حتی در یک عصر باشد، چه رسد که بخواهد بیانگر آرا فقهای همه اعصار قرار گیرد، زیرا شکی نیست که تعداد فقهای شیعه به مراتب بیش از این مقدار است.

با بیان مزبور، دیگر ما تابع عنوان اجماع و اتفاق کل فقها نیستیم، بلکه آنچه برایمان مهم است این است که بتوانیم ارتکاز اصحاب معاصم علیهم السلام را کشف کنیم. شکی نیست که برای چنین کشفی کافی است که فتاوای خصوص فقهای را به دست آوریم که از جهت تاریخی

در مجاورت ائمه علیهم السلام قرار داشتند و از حاملان و وارثان بلافصل آن بزرگواران به حساب می‌آیند و کتب و آرای فقهی آنان، نمایانگر روح حاکم بر فقه شیعی و بیان کننده اسکلت و چهارچوب کلی آن است. علی بن بابویه، مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، شیخ مفید، ابن حمزه، حلبی، سلار و برخی دیگر از این قبیل‌اند.

۳. میزان و ملاک این کشف به تعبیر فقیه محقق، شهید صدر رحمته حساب احتمالات است، یعنی فتوای یک فقیه در مسئله‌ای از مسائل شرعی، در واقع عبارت از حدس و تخمین او نسبت به دلیل شرعی و قول معصوم است و از قبیل اخبار حدسی^۷ به حساب می‌آید. شکی نیست که اگر خبر حسی متعدد شود، باعث بالا رفتن احتمال مطابقت خبر با واقع می‌شود و هر اندازه که تعداد آن بیشتر شود، احتمال مطابقت نیز شدیدتر و در نتیجه احتمال مخالفت با واقع ضعیف‌تر می‌شود تا اینکه به حدی می‌رسد که یقین به مطابقت حاصل می‌آید و احتمال خطا و مخالفت به طور کلی محو می‌شود و در نهایت گفته می‌شود که خبر متواتر موجب یقین به واقع است. خبر حدسی نیز چنین است، در آن زمان که فقیه دیگری رأی فقیه اول را تأیید کند و فقیه سومی نیز به آن دو ضمیمه شود و به همین صورت ادامه یابد تا به حدی برسد که حدس قطعی از قول معصوم زده شود و احتمال خطا به طور کلی محو گردد.

این انضمام آرا و در نتیجه تراکم احتمالات مطابقت حدس با واقع، اگر تا مرز همه فقها پیش رود، به آن اجماع گفته می‌شود، و اگر تا مرز قریب به اتفاق آنان جلو رود، شهرت نامیده می‌شود. آنچه مهم است، رشد و ازدیاد احتمال مطابقت تا مرز اطمینان و یقین، و ضعیف شدن احتمال خطا تا مرز محو و انعدام است. لذا حتی اگر این هدف با اتفاق چند نفر از استوانه‌های فقه همانند شیخ صدوق و شیخ مفید و شیخ الطائفه حاصل شود (به دلیل بعضی از قرائن و شواهدی که در خصوص این مسئله مثلاً وجود دارد) باز هم حجیت ثابت می‌شود و قول معصوم کشف می‌گردد.

۴. البته در صورتی این کاشفیت تحقق می‌یابد که:

اولاً، همچنان که پیش‌تر اشاره شد - این اتفاق در زمینه فتاوی قدماى از اصحاب به وجود آمده باشد نه متأخران، زیرا آنچه ما می‌خواهیم به توسط اجماع و اتفاق اصحاب کشف کنیم، عبارت از ارتکاز متشرعی اصحاب و یاران ائمه علیهم السلام است و شکی نیست که چنین ارتکازی فقط از ناحیه اجماع و اتفاق علمایی کشف می‌شود که متصل به اصحاب ائمه باشند و در مجاورت آنان به سر برده باشند و در واقع ارتکاز متشرعی آنان را حس کرده باشند. در نتیجه - همچنان که خواهد آمد - فتوای آنان اخباری حسی و یا شبه حسی از ارتکاز اصحاب خواهد بود و ارزشی همانند ارزش اخبارات حسی خواهد داشت.

ثانیاً، فتوای قدما مستند به مدرک و دلیل روشن و مشخصی نباشد و بلکه حتی احتمال آن نیز نرود، یعنی اطمینان داشته باشیم که مدرکی در کار نیست و در نتیجه اتفاق آنان صرفاً از سیره و ارتکاز متشرعه موجود در نزد اصحاب ائمه، نشأت گرفته شده باشد. اما اگر بدانیم و یا احتمال دهیم که اتفاق اصحاب از فلان دلیل شرعی و یا عقلی و یا فلان اصل عقلایی و یا قاعده اولیه مسلم و بدیهی نشأت گرفته، دیگر کاشف از ارتکاز مزبور نخواهد بود.^۸

ثالثاً، قرائنی در کار نباشد که دلالت کند چنین ارتکازی برای اصحاب ائمه وجود نداشته، و الا مزاحم کاشفیت اجماع می‌گردد و سبب می‌شود قانون حساب احتمالات نتیجه مطلوب را ندهد.^۹

۵. همچنان که اشاره شد، آنچه ابتدائاً و مباشرتاً از اجماع فقها به دست می‌آید این است که این مسئله در میان اصحاب ائمه و در عصر صدور روایات، جزء مرتکزات شیعه و ضروریات مذهب بوده و سیره عملی متشرعه و متدینان به شرع، بر اساس آن شکل گرفته و در حدی از شهرت و وضوح قرار داشته است که اصحاب و یاران حدیث نیازی نمی‌دیدند آن را از معصوم علیه السلام سؤال کنند تا در نتیجه مسئله در قالب لفظی و حدیثی ریخته شود و در اصول و جوامع روایی ثبت گردد.

آنچه مباشرتاً و بلا واسطه از این اجماع به دست می‌آید، همین وضوح و اشتهار و ارتکاز است. سپس این ارتکاز و وضوح دلالت می‌کند که لابد چنین حکمی یا از قول و یا فعل و تقریر خود امام علیه السلام تلقی شده و به دست آمده و یا از زمان رسول مکرم صلی الله علیه و آله تا کنون واضح و بدیهی بوده و در واقع منشأ آن قول و یا فعل و تقریر رسول گرامی است.^{۱۰}

عربا توجه به نکته فوق، آنچه از جانب اجماع کشف می‌شود، ارتکاز فقهی طبقاتی از حاملان حدیث است که معاصر ائمه بوده‌اند و حکمی که مورد اجماع فقها قرار گرفته (و اکنون در مقام اثبات آن هستیم)، بداهت و وضوحی در نزد آنان داشته، اگر چه این ارتکاز و وضوح، در قالب یک روایت خاص ریخته نشده و به شکل یک حدیث مشخص در نیامده است. با توجه به این نکته، دیگر این اشکال جا ندارد که اجماع فقها حداکثر کاری که می‌تواند بکند این است که ثابت کند «فقهایی ما به خاطر ورع و عدالتی که داشتند بدون مدرک و دلیل فتوا نمی‌دادند، بلکه فتوای آنان بر اساس روایت صحیح السندی بوده که در اختیارشان قرار داشته، ولی گذشت زمان و دست حوادث و آتش سوزیهای غم‌انگیز کتابخانه‌های تشیع در طول تاریخ باعث شده که آن روایت از بین برود و به دست ما نرسد.» و این نفعی به حال ما ندارد، زیرا از کجا که اگر این روایت در اختیار ما قرار می‌گرفت، اشکال سندی‌ای به آن وارد نمی‌کردیم (با توجه به اختلاف مبانی‌ای که در تصحیح اسانید روایات وجود دارد) و یا در دلالت آن خدشه‌ای وارد نمی‌ساختیم. با

توجه به اینکه بسیاری از نکات ریز و دقیق و دخیل در فهم از روایت وجود دارد که نصیب علمای سلف نشده، ولی خلف صالح از آن پرده برداشتند (کم ترک الاول للآخر)، به ویژه بعد از آنکه دانستیم تاریخ علوم و فنون، شاهد بطلان بسیاری از برداشتها و نظریه‌هایی است که در فترتی از زمان رأی حاکم بوده و همه علمای یک علم و یا یک فن بر آن اتفاق داشته‌اند.

با بیان فوق (نکته پنجم) این اشکال دفع می‌شود، زیرا با توجه به اینکه مکشوف اجماع ارتکاز فقهی اصحاب ائمه است و آنچه دلالت بر رأی معصوم علیه السلام می‌کند، همین ارتکاز و وضوح است، دیگر نص مشخص و روایتی در یک قالب لفظی در کار نیست تا اشکال شود که اگر به دست ما می‌رسید ای بسا که در سند و یا دلالت آن مناقشه می‌کردیم. نتیجه این شود که عده‌ای از محققان، تسلیم این اشکال شده و نهایتاً قائل به عدم حجیت اجماع شوند،^{۱۱} برخی دیگر نیز در پاسخ آن دست به دامن حق و انصاف و وجدان ببرند و بگویند انصاف این است که اتفاق قدمای اصحاب کاشف از این است که دلیل معتبری در نزد آنان بوده که اگر به دست ما می‌رسید ما نیز همان را می‌فهمیدیم.

گروهی نیز مسئله ملازمه عادیه بین اتفاق مرئوسان و نظر رئیس را مطرح سازند و می‌گویند: بدیهی است که اگر کسی وارد مملکتی شود و ببیند در هر بلد و قریه‌ای قانون خاصی حکومت می‌کند و رواج دارد، قطع پیدا می‌کند که این قانون از جانب رئیس مملکت جعل شده و لا اقل قانونی است که رئیس دولت و مملکت از آن رضایت دارد.^{۱۲}

آن‌گاه در جواب گفته شود زمانی این ملازمه پذیرفته می‌شود (و هنگامی اتفاق یاران یک شخص در مسئله‌ای کاشف از رأی و رضای اوست) که مرئوسان یک رئیس (و یا یاران یک انسان) در غیبت او به سر نبرند و مهجور و محجوب از او نباشند، بلکه در موقعیتی باشند که بتوانند مابشرتاً با او ارتباط برقرار کنند، و واضح است که چنین چیزی در عصر غیبت تصور ندارد.^{۱۳}

بلکه همچنان که گفته شد، آنچه مطرح است این است که اجماع فقها کشف می‌کند که حکم مورد بحث، برای اصحاب عصر مجاور، یعنی برای اصحاب طبقه قبل از طبقه اجماع کنندگان، حکمی واضح و مشهور بوده و از جانب اصحاب ائمه (سینه به سینه) به آنان به ارث رسیده است، و اصحاب ائمه نیز به دلیل وضوح آن نیازی ندیده‌اند که مسئله را بپرسند و در چهارچوب الفاظ، در اصول و جوامع حدیثی وارد سازند.

درباره تشبیه به رئیس و مرئوسان نیز باید گفته شود آن کس که به عنوان رئیس مطرح است، حضرت حجت صلوات الله وسلامه علیه نیست تا مسئله غیبت آن بزرگوار به میان آید، بلکه مراد سائر معصومان‌اند و نیز آنچه از اجماع کشف می‌شود و به عنوان مکشوف و مدلول

مباشری اجماع مطرح می‌شود، رأی معصوم علیه السلام نیست (تا گفته شود که فقهای اجماع کننده، سائر معصومان را نیز درک نکردند) بلکه عبارت از ارتکاز اصحاب در عصر مجاور معصومان و اشتهار حکم در این عصر است. آنان نیز این حکم را سینه به سینه از اصحاب معاصر ائمه گرفته‌اند و این ارتکازی بودن و اشتهار حکم در نزد اصحاب معاصر است که کشف از رأی معصوم می‌کند.

۷. آخرین نکته که بسیار قابل توجه است (اگر چه در سخنان اصولیان حتی در بیانات محققانی چون شهید صدر رحمته الله مطرح نشده) این است که همچنان که پیش‌تر اشاره شد، مکشوف اجماع روایت نیست تا نتیجه این شود که هر کدام از فقها از استنباط و حدس شخصی خویش خبر دهند، بلکه آنچه به توسط اجماع کشف می‌شود، ارتکاز متشرعی اصحاب ائمه و اشتهار حکم در نزد آنان است. هر کدام از فقهای عصر اجماع، در واقع از احساس خود راجع به این ارتکاز سخن می‌گویند و فتوای آنان کاشف از این حس و مشاهده و نیز گویای این است که آنان این ارتکاز را از نزدیک لمس کرده‌اند.

با توجه به این نکته، دیگر اجماع نباید از قبیل اخبار حدسی به شمار آید، بلکه همانند خبر متواتر از اخبارات حسیه خواهد بود و ارزشی همانند ارزش آن خواهد داشت. دیگر تعبیر از چنین اجماعی به اجماع حدسی تعبیری حقیقی و واقعی نخواهد بود، و نتیجه این خواهد شد که اجماع در دیدگاه تشیع و در میان ادله استنباط جایگاهی رفیع و ارزشی والا خواهد داشت.

ضرورت تألیف «موسوعة الإجماع فی الفقه الشیعی»

از آنچه در این نوشتار و نوشتار قبل (مقاله «اجماع در نگاه علمای اهل سنت» در شماره پیشین مجله) گذشت تا حدودی جایگاه و منزلت رفیع اجماع و کاربرد فقهی و نقش استنباطی آن روشن شد، اما لازم است آثار و فواید علمی آن نیز به طور مشخص و روشن برشمرده شود و عنایت مخصوص بزرگان و محققانی چون صاحب *سرایع* و صاحب *جواهر* و شیخ انصاری و نیز اساطینی چون مرحوم بروجردی رحمته الله به اجماع و نقش آن یادآوری گردد. این فقها در واقع لسان مشهورند و نوآوریها و ابتکاراتی برای تعمیق و تفسیر و توجیه مبانی مشهور و نیز پاسخگویی به مسائل مستحدثه و پذیرایی از مهمانان تازه وارد فقه و تطبیق مسائلی که به تعبیر محقق صاحب *سرایع*: «*اصول المسائل و اوائل الدلائل*»^{۱۴} و به تعبیر محقق بروجردی: «مسائل اصلی و کلی‌ای که طبقه به طبقه و نسل به نسل به ما به ارث رسیده است» به حساب می‌آیند، از خود به یادگار گذاشته‌اند. اما با همه این نوآوریها، آنان بر استمرار طریقه مشهور پای می‌فشرده و در مقابل کج‌سلیقگیها و اعوجاجات و شذوذات، حساسیت به خرج می‌دادند.^{۱۵}

لذا بحث این بخش از نوشتار را در دو یادآوری پی می‌گیریم:
یادآوری اول: توجه خاصی که فقهای طراز اول ما به اجماع و شهرت عملی و فتوایی
قدمای اصحاب داشتند.

یادآوری دوم: آثار و فواید فقهی و استنباطی اجماع و شهرت.

یادآوری اول

مرحوم شیخ الطائفه در مقدمه کتاب مبسوط می‌گوید:

پیوسته می‌شنوم که دیگران بر فقه امامیه خرده می‌گیرند و آنان را
به کمی مسائل و فروعات و تناقض‌گویی متهم می‌کنند، و آن را به جهت
این می‌دانند که شیعه اهل قیاس و اجتهاد (به معنای خاص خودشان)
نیست. این اتهام آنان علتی غیر از جهلشان به مذهب ما و کمی تأمل و
دقتشان در اصول فقه ما ندارد. اگر در اخبار و فقه ما دقت می‌کردند
می‌دانستند که اکثر مسائلی که ذکر کرده‌اند در روایات ما موجود است و
ائمہ علیهم‌السلام تلویحاً به آن اشاره کرده‌اند. هر فرعی را که آنان در کتب فقهی
خود بیان کرده‌اند، می‌توان در اصول ما از آن نشانی گرفت و بدون آنکه
به قیاس روی آورد، به آن علم پیدا کرد... و من از قدیم الایام مشتاق
بودم کتابی را تدوین کنم که همه این فروعات را در بر داشته باشد، اما
مواعی پیش می‌آمد. از طرفی کمی رغبت و عدم عنایت طائفه امامیه به
چنین چیزی باعث تضعیف نیتم می‌شد، چرا که آنان اصرار داشتند عین
الفاظ روایات را در کتاب فقهی خودشان بیاورند و به کمترین تغییر در
تعبیرات اخبار رضا نمی‌دادند. من هم سابقاً کتاب نهاییه را به همین منوال
نووشتم و در آن، همه اصول و کلیاتی را که اصحاب در کتابهایشان آورده
بودند جمع‌آوری و منظم و مرتب کردم... و در آن کتاب وعده کرده بودم
که کتاب دیگری را نیز در خصوص فروع مسائل بنویسم تا به کتاب نهاییه
ضمیمه شود و این دو با هم همه نیازهای فقهی را برآورد. اما دیدم که
این تفکیک و پراکندگی مشکل ایجاد می‌کند، زیرا مسأله فرعی زمانی
فهمیده می‌شود که در کنارش مسئله اصلی نیز ذکر گردد. لذا تصمیم
گرفتم کتابی بنویسم که اصول و فروع را با هم داشته باشد... چنین کتابی
اگر خداوند توفیقش را دهد کتابی بی‌نظیر خواهد بود، زیرا من فقهی را
ندیدم که به شکلی مستوفی و در یک کتاب، اصول و فروع را جمع کند.

این نص تاریخی از دو زاویه سزاوار بررسی و قابل دقت است: ۱. معلوم می‌شود در زمان
شیخ طوسی و قبل از ایشان، جو جمود و رکودی بر فقه شیعه سایه افکنده بود، به گونه‌ای که
فقه شیعه متهم شده بود که جوابگوی حوادث واقعه و مسائل مستحدثه نیست و نمی‌تواند خود را
با تغییرات و تبدلات زمانی و مکانی‌ای که در بستر زمان و مکان به وجود می‌آید تطبیق دهد.
اولین کسی که توانست این جو را بشکند و دامن مکتب فقهی تشیع را از آن اتهام بپیراید، مرحوم

شیخ بزرگوار طوسی رحمته بود او توانست با نوشتن کتاب *مبسوط*، تطبیق کلیات اصول فقه بر فروع جزئی و مصادیق فرعی، پویایی و نشاط و تحرک فقه امامیه را ثابت نماید.

تاکنون به این مدرک تاریخی تنها از همین زاویه نگریسته می‌شد و شکی نیست که این نگرشی درست است و چنین نتیجه‌ای به روشنی از این مدرک گرفته می‌شود ولی می‌توان از یک زاویه دیگری نیز به آن نگریست که در ذیل به آن اشاره می‌شود:

۲. معلوم می‌شود که فقه شیعه فقهی نیست بر آرا و احوای شخصی و ذوقیات و استحسانات ظنی و وهمی مبتنی باشد، بلکه عناصر اصلی و مسائل کلی و اصول و قواعد محکم و ثابتی دارد^{۱۷} که اسکلت و بدنه اصلی فقه را تشکیل می‌دهد. این اصول از کلمات و یا افعال معصومان علیهم‌السلام برگرفته شده و سینه به سینه و نسل به نسل به ارث رسیده است. به تعبیر مرحوم بروجردی تت: «در حقیقت، این اصول، به صورت بقچه پیچیده، دست به دست، بین اصحاب ائمه چرخیده، تا به دست ما رسیده است.»^{۱۸}

طبیعی است که مرزبانان حقیقی و پاسداران واقعی حدود و ثغور فقه، یعنی رجالی چون مرحوم صدوق، شیخ مفید، سیدمرتضی، سلار، ابن‌براج، ابی‌الصلاح و علی‌بن بابویه، همه هم‌مشتان را برای حفظ این اصول و نگهداری این امانت و بقچه پیچیده مبذول دارند و راجع به هر گونه اعمال رأی و ذوق شخصی و استحسان و قیاس ظنی و وهمی حساس باشند، تا فقه شیعه، با این غنا و اصالت، در باتلاق ذوقیات و استحسانات سایر مکاتب فقهی فرو نرود.

لکن از آنجا که هر افراطی، تفریطی را در پی دارد، افراط صاحبان قیاس و استحسان باعث شد که فقهای شیعه برای حفاظت از حریم اصول، دچار تفریط شوند و حتی جرأت تفریع از آن اصول و تطبیق آن بر فروع جدید و مسائل مستحدثه را به خود ندهند (فروعاتی که به طور قهری از خود آن اصول تولد می‌یافت و چیزی بیش از تطبیق کلی بر مصداقش نبود) و در نتیجه فقه آنان به چنان جمودی متهم گردد. از این رو شیخ طوسی رحمته به پا می‌خیزد و بعد از آنکه با نوشتن کتاب *نهایه* پایه‌های اصول و ثوابت را محکم می‌کند و حدود و ثغور بدنه اصلی و اسکلت اولیه فقه را بیش از پیش مشخص می‌سازد، روی به نوشتن کتاب *مبسوط* می‌آورد و به این وسیله دامن فقه شیعی را از اتهام رکود پاک می‌سازد، بدون آنکه قدمی به سمت قیاس و اعمال ذوقیات و آرا استحسانی و شخصی بردارد.

بنابراین، پر واضح است آنچه می‌تواند ما را به سمت آن کلیات و اصول رهنمون شود، بررسی کتب فقهی قدمای اصحاب و تحصیل فتاوایی است که مورد اتحاد و اتفاق همه و یا مشهور آنان است، یعنی تحصیل اجماع و یا شهرت فتوایی اصحابی که حاملان و وارثان اصلی

فرهنگ فقهی تشیع هستند و میراث غنی و ارزشمند فقهی شیعه، سینه به سینه و نسل به نسل به آنان به ارث رسیده است.

تفکیک بین اصول و فروع و مرزبندی بین محکمت و ثوابت فقه و متشابهات و سیارات آن، در خلف صالح شیخ طوسی رحمته و سیره عملی همه «مرزداران بنام» فقه شیعه ادامه یافت. مرحوم محقق صاحب *تسرایع* کسی است که به حق، لقب «محقق» گرفته و برگ جدیدی بر اوراق فقه افزوده است. عصر فقهی او در بررسیهای تطورات و مراحل تاریخی فقه، نقطه عطفی به حساب می‌آید. کتاب *تسرایع* او در حلقات کتب درسی حوزه‌های علمیه جایگزین *نهایه* شیخ طوسی و محور بحث و تعلیق و تدریس شده است. در کتاب *تسرایع*، وی اصول رسیده از معصومان علیهم السلام را نخست در آغاز بحث ذکر می‌کند. سپس در دنباله آن، مسائل تفریعی را تحت عنوان مسائل و فروع طرح می‌کند. وی در مقدمه استدلالی خود (معتبر) نیز به این نکته اشاره می‌کند و پس از ذکر دو روایت از امام صادق علیه السلام درباره اهمیت کتاب و نوشتن می‌نویسد:

وقتی دیدم کتابت و نوشتار از چنین اهمیتی برخوردار است، علاقه‌مند شدم کتابی بنویسم که جامع بین اصول مسائل و ادله اولی و اصلی فقه از یک طرف، و مسائل مورد اختلاف فقها از طرف دیگر باشد و به هر مسئله اصلی، فروع و شاخه‌های فرعی آن ملحق شود.^{۱۹}

شکی نیست که آنچه مورد اختلاف انظار و آرا فقهای شیعه قرار می‌گیرد، خصوص این تطبیق و تفریع است. فقیهی می‌گوید: فلان اصل کلی و ثابت، در خصوص این فرع و مصداق تطبیق دارد، اما فقیهی دیگر می‌گوید: تطبیق ندارد. همه اختلافات فقهی فقهای شیعه از این قبیل است، و الا اگر کسی از این محدوده پای فراتر بگذارد و در اصلی از اصول و ثوابت، فتوای مخالفی داشته باشد، به حق، رمی به شذوذ و اعوجاج می‌شود و فتاوی او از اعتبار لازم برخوردار نیست و مخالفتش «قدح» و ضربه‌ای به اجماع وارد نمی‌کند،^{۲۰} همچنان که این امر درباره بعضی از فقهای شیعه تحقق یافته است.^{۲۱}

بعد از محقق صاحب *تسرایع*، شکی نیست که بزرگ‌ترین فقیهی که کتاب فقهی‌اش مورد توجه و عنایت محققان و فحول قرار می‌گیرد و محور بحثها و مناظرات و محاورات فقهی واقع می‌شود، کتاب گرانقدر *جواهر*، عمیق‌ترین و کامل‌ترین شرح کتاب *تسرایع*، است.

آنچه ما در مقام اثبات آن هستیم، به وضوح در جای جای این کتاب به چشم می‌خورد. با مروری اجمالی به همه *جواهر*، و نگاهی جدی و قابل توجه به بعضی از ابواب آن، روشن می‌شود که این بزرگوار اصرار دارد از مرز ثوابت و مسلمات فقه و اصول و کلیاتی که مورد اتفاق مشهور فقهاست خارج نشود و به کمترین انحراف و اعوجاج از این طریقه رضا نمی‌دهد، بلکه به کسانی که پیشان در این صراط، لغزیده می‌تازد. گاهی صراحت لهجه و شدت لحن ایشان در حمله به

آنان، آدمی را به تعجب وا می‌دارد، به گونه‌ای که با خود می‌گوید: چگونه این بزرگوار می‌تواند درباره چنان بزرگانی چنین تعابیر تند و تیزی را به کار ببرد.

او در مسئله «کثیر الشک والسهو» و اینکه آیا مراد از لفظ «سهو» در فتاوی و روایات در ارتباط با همان «شک» است و یا مراد، اعم از شک و سهو متعارف است، بعد از آنکه خود، قول اول را اختیار می‌کند و در نتیجه تعبیر «اذا كفر عليك السهو فامض في صلاتك ولا تعد» را که در روایات آمده، حمل بر خصوص شک می‌کند، می‌گوید:

اگر مراد اعم باشد، لازمه‌اش این می‌شود کسی که کثیر السهو است التفات به جزئی که سهواً نیاورده، نداشته باشد، خواه آن جزء رکن باشد و یا غیر رکن. مثلاً اگر در نماز ظهر، رکعت چهارم را سهواً نیاورده، اقتضای بر سه رکعت نماید، اگر چه قبل از اتمام نماز یادش بیاید (در حالی که این امری واضح البطلان است). سپس می‌گوید:

وقد التزم بذلك كله صاحب الحدائق... و هو كما ترى منشأه
المخلل في الطريقة والإعراض عن كلمات الاصحاب واجماعاتهم؛

به هر آنچه گفته شد طاحب حدائق ملتزم شده... در حالی که بطلان این التزام، بدیهی است و اینکه صاحب حدائق به آن ملتزم شده است، منشأ آن معیوب بودن طریقه و روش استنباطی او و روگردانی‌اش از کلمات اصحاب و اجماعات آنان است.^{۲۳}

در ذیل بحث «استحباب دعا برای چهل مؤمن در نماز وتر» می‌گوید: «آنچه ما بر آن دست یافته‌ایم، مطلق استحباب دعا برای چهل مؤمن است، قبل از آنکه برای خود دعا کند نه در خصوص قنوت وتر.» او سپس شهرت را از مصادیق اجماع می‌شمرد و هر اجماع و شهرتی را که نصی و مدرکی نداشته باشد کاشف از وجود نصی می‌گیرد و می‌گوید:

بل قد يقال: ان اشتهار ذلك بين الاصحاب فتوى وعملاً لا يكون
الا عن نص و ان لم يصل اليها، ولعله للاستغناء بهذه الشهرة عنه كما هو
الشأن في كل إجماع لانص فيه؛

ممکن است گفته شود: اشتهار این مسئله بین اصحاب در مقام فتوا و عمل، منشأی جز نص ندارد، اگر چه آن نص به ما نرسیده باشد، و نرسیدن نص شاید به این سبب باشد که با وجود چنین اشتهاری، اصحاب نیازی به بیان نص ندیدند، همچنان که هر اجماع بدون نص این گونه است.^{۲۴}

او که از فقهای شیعه به عنوان «حفاظ الشریعه» (مرزبانان و پاسداران شریعت) یاد می‌کند،^{۲۴} حتی به شهید ثانی و تعدادی از پیروان فقهی او می‌تازد که از روایتی که مشهور، مطابق آن فتوا داده‌اند اعراض کرده و به مقتضای قاعده، روی آورده است. آن‌گاه می‌گوید: «انه

طرح

قال هـ - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

احداث قول مستأنف لم يوجد به قائل من الطائفة؛ این قول ایشان، احداث یک نظریه تازه است که احادی از طائفه امامیه به آن فتوا نداده است.^{۲۵}

در جایی هم راجع به مخالفت مقدس اردبیلی رحمته با فتوای مشهور، و عمل او به دو روایت صحیحی که مشهور از آن اعراض کرده‌اند، می‌گوید:

فمن الغریب بعد ذلك كله میل المقدس الاردبیلی و غیره الی العمل بهما، نسأل الله ان لا یكون ذلك من اختلال الطریقه، ولقد أجاد فیما حکى عنه من شدة التشنیع علی خلاف المشهور؛

اینکه مقدس اردبیلی گرایش به عمل به این دو روایت پیدا کرده (با آنکه خلاف مشهور است) امری غریب است، و خدا کند که این تمایل ایشان از قبیل اختلال در روش و مسلک (و اعوجاج سلیقه) نباشد. خود او چه خوب عمل می‌کرد. مطابق آنچه از ایشان حکایت شده - که به شدت مخالفت با مشهور را تقبیح می‌نمود.^{۲۶}

بعد از صاحب *جوهر*، فقیه‌یی که همانند آن بزرگوار، و بلکه بیش از او، انظار و افکار علما را به سمت خویش جلب کرد و همه فقهای بعد از خود را بر سر سفره ابداعات و ابتکارات و تحقیقات خودش مهمان نمود، مرحوم شیخ اعظم انصاری است. او نیز، در تمام بحثهای فقهی خود، از این شیوه و طریقه خارج نمی‌شود، بلکه بر رعایت آن اصرار می‌ورزد، به گونه‌ای که در مسئله معاطات - همچنان که تفصیل آن گذشت - با توجه به اینکه می‌پذیرد مقتضای قواعد اولیه و عمومات و اطلاعات، لزوم معاطات است، در عین حال می‌گوید: «الا ان الظاهر فیما نحن فیه قیام الاجماع علی عدم لزوم المعاطاة؛ الا اینکه ظاهراً در مورد بحث - یعنی معاطاتی که باعث ملکیت می‌شود - اجماع بر عدم لزوم قائم شده است.»^{۲۷} بر متتبع در سخنان این بزرگوار در مجموعه کتب فقهی و اصولی‌اش پوشیده نیست که وی در تمام مسائل، بر این طریقه استوار و پایدار است.

استوانه دیگری که بعد از شیخ انصاری، پایبند به این مسئله بود و به حق آن را به عنوان یک مبنی و مسلک عملی در بحثهای اصولی و استنباطات فقهی پذیرفته بود، به گونه‌ای که توانست اثری عمیق در روش فقهی تلامذه خویش بگذارد، محقق ژرف‌نگر و فقیه متضلع، مرحوم آیت‌الله بروجرودی رحمته است.

ایشان حتی در مباحث اصولی اصرار داشت تا تطورات تاریخی مسئله را مورد لحاظ قرار دهد و نشان دهد این مسئله در چه زمانی نطفه‌اش منعقد شد، و در چه زمانی نشو و نما پیدا کرد، چه مراحل را سپری ساخت، فقها و اصولیان شیعه چه موضعی در قبال آن داشتند و بالاخره جایگاه آن در نزد مشهور فقها چیست؟

به عنوان مثال، در بحث «اجزاء در اوامر ظاهریه»، پس از آنکه تصریح می‌کند متبادر از ادله حجیت امارات و اصول، اجزاء است، می‌گوید:

والظاهر تسالم الفقهاء الى زمن الشيخ قدس سره علی نبوت
الإجزاء، وانما وقع الخلاف فيه من زمنه، حتی ان بعضهم قد أفرط
فادّعی استحاله؛

ظاهراً همه فقهای شیعه تا زمان شیخ الطائفه اتفاق بر اجزاء داشتند
و نزاع در آن، از زمان شیخ آغاز شد، به گونه‌ای که بعضی جانب افراط را
گرفتند و قائل به استحاله آن شده‌اند.^{۲۸}

از اظهارات تلامذه آن بزرگوار به دست می‌آید که گویا ایشان بیش از همه معاصران خود، به اجماع و تسالم اصحاب و یا شهرت آنان معتقد بوده و بیش از دیگران بر آن تأکید می‌کرده و تأثیر اجماع و یا شهرت عملی و فتوایی اصحاب در سند روایات، و قاعده «کلما ازادت صحه ازادات وهنا» و عکس آن (یعنی دو مسئله جابریّت و کاسریّت شهرت) را بیش از دیگران مطرح می‌ساخته است. چه بسا بتوان ادعا کرد که او در این مسلک به گونه‌ای در شاگردان خویش اثر گذاشت که دست پروردگان او و همه کسانی که در حوزه علمیه قم، تحت سیطره و هیمنه فقهی و اصولی آن بزرگوار قرار داشتند، در مقابل شاگردان حوزه علمیه نجف، به مشربی خاص تمایل یافتند و قمیون و نجفیون، دو مشرب و مسلک و متمایز را دارا شدند.

گفتنی است که این نکته آشکارا در درسها و محاضرات این دو طائفه مشاهده می‌شود: روایتی که با کمترین مناقشه سندی در نزد نجفیون (خصوصاً مرحوم محقق آیت‌الله خویی رحمته و بعضی از تلامذهاش) از دور استنباط خارج می‌شود، در نزد قمیون، به خاطر تدارک ضعف سندش به توسط عمل اصحاب پذیرفته می‌شود. به عکس، روایت صحیح السندی که به سبب صحت و علو سند آن در نزد طائفه اول مورد قبول واقع می‌شود، به سبب اینکه اصحاب و مشهور فقهای امامیه از آن روگردان شده و به آن عمل نکرده‌اند، مورد عنایت قرار نمی‌گیرد و از صحنه استنباط خارج می‌گردد.

یادآوری دوم (آثار و فواید فقهی و استنباطی اجماع و شهرت)

با توجه به توضیحاتی که در مجموع مباحث این نوشتار گذشت، روشن می‌شود که جمع‌آوری اجماعات و موارد اتفاق و یا شهرت فقهای امامیه و به طور کلی توجه ویژه به اجماع و یا شهرت، می‌تواند در سه زمینه و یا از سه جهت ثمربخش باشد:

۱. مواردی که حکمی از احکام شرعی هیچ مدرکی نداشته باشد و حتی روایت ضعیف السنندی هم در کار نباشد در این گونه موارد - مطابق آنچه پیش‌تر در ارتباط با حساب احتمالات

و ادله حجیت اجماع بیان داشتیم - اجماع و یا شهرت اصحاب می‌تواند کشف از رأی معصوم کند و مشکل بی‌مدرکی را حل نماید.

البته در اینکه مکشوف اجماع و یا شهرت در این قسم چیست، بین فقها و اصولیان اختلاف وجود دارد، مرحوم صاحب جواهر مکشوف را نصی می‌داند که به دست ما نرسیده است (ان اشتهار ذلك بين الأصحاب فتوى و عملاً لا يكون الا عن نص و ان لم يصل اليها)^{۲۹}، و راجع به اینکه چگونه این نص به دست ما نرسیده، می‌گوید: شاید به سبب این باشد که با بودن چنین اشتهاری، دیگر اصحاب، نیازی به بیان نص در جوامع روایی ندیدند، همچنان که قضیه در هر اجماع بدون نص از این قرار است (ولعله للاستغناء بهذه الشهرة عنه كما هو الشأن في كل اجماع لانه فيهِ)^{۳۰} برخی گفته‌اند: چه بسا نص در جوامع روایی نقل شده، اما دست حوادث و آتش‌سوزیهای بزرگ کتابخانه‌های تشیع در طول تاریخ آن را از بین برده و به طور کلی اثری از آن باقی نگذاشته است.

این نظر لکن اشکالاتی را در بر دارد که در قسمت دوم این نوشتار گذشت. لذا محققانی چون امام بزرگوار و شهید صدر - رضوان الله علیهما - مکشوف را نفس اشتهار حکم در زمان نسل اول از اصحاب ائمه و وجود ارتکاز و سیره عملی بر طبق آن (اشتهار و ارتکازی که بر اساس تلقی از معصوم شکل گرفته و با قول یا عمل معصوم، تکون یافته است) گرفته‌اند، به گونه‌ای که اصحاب نیازی ندیده‌اند با وجود چنان اشتهار و ارتکازی، حکم مورد نظر را از معصوم پرس‌وجو کنند و آن را در قالبی لفظی و روایی بریزند، نه اینکه به شکل روایت در کار بوده، اما مفقود شده و به ما نرسیده است.

شایان توجه است که موارد این قسم در فقه کم نیست، بعضی از اساتید دام‌ظله^{۳۱} بلا واسطه از مرحوم بروجردی^{رحمته} نقل می‌کند که آن مرحوم می‌فرمود: «من در سراسر فقه حدود پانصد مسئله را یافته‌ام که هیچ مدرکی جز اجماع ندارد.» این در حالی است که بعضی ادعا می‌کنند در سراسر فقه فقط یک مورد وجود دارد (مسئله نگاه به مادرزن) که مدرک آن فقط اجماع است.

۲. مواردی که از مدرکی برخوردار است، اما ضعف سندی دارد. در این گونه موارد نیز به دست آوردن اجماع و یا شهرت، نقش اساسی و سرنوشت ساز دارد، زیرا مطابق آنچه در پاورقی شماره هشتم گذشت، حق این است که ضعف سند به توسط عمل اصحاب تدارک می‌شود و صدور روایت از معصوم با اعتنایی که اصحاب به آن مبذول داشته‌اند یقینی می‌گردد.

مکشوف در این قسم، وجود قرائن قطعی‌ای است که دلالت بر صدور روایت از جانب معصوم^{علیه‌السلام} می‌کند و در اختیار قدمای اصحاب بوده است. اما از آنجا که طول زمان بسیاری از

قرائن حالیه و مقامیه کلام متکلم را به دست فنا می‌سپارد، این قرائن نیز به چنین سرنوشتی مبتلا شده و به دست ما نرسیده است. البته این در صورتی است که استناد عمل اصحاب به این روایت ضعیف، مسلم باشد و الا اگر اصل استناد مشخص نباشد، ممکن است گفته شود که مکشوف اجماع و یا شهرت در این قسم نیز همان اشتهار و ارتکازی است که در قسم اول گذشت.

همچنین اگر روایتی از جهت سند مشکلی نداشته باشد، بلکه در اعلی مراتب صحت (و به اصطلاح، صحیح اعلائی) باشد، در عین حال اصحاب امامیه از آن اعراض کرده باشند و با آنکه حتی در جوامع روایی خود آن را نقل کرده‌اند، ولی در کتب فتوایی خود، مطابق آن فتوا نداده باشند، در این صورت، قطع و یا اطمینان حاصل می‌شود که لابد در جهت صدور آن خللی وجود دارد و مثلاً قرائتی در کار بوده که این روایت در مقام تقیه صادر شده است.

پس دستیابی به اجماع و یا شهرت اصحاب در این قسم، از دو جهت می‌تواند مفید باشد: هم عمل آنان بر وفاق روایت ضعیف، کاشف از وجود قرائن قطعیه‌ای بر اصل صدور آن است و هم عمل آنان بر خلاف یک روایت، و به تعبیر دیگر، روگردانی و اعراض آنان از یک روایت صحیح السند، جهت صدور را مشخص می‌سازد و کشف از این می‌کند که آن روایت متروک و مهجور، در مقام بیان حکم واقعی صادر نشده است.

۳. مواردی که مدرکی برای مسئله وجود داشته باشد و این مدرک از ناحیه سند، مشکلی هم نداشته باشد و مورد عمل اصحاب هم واقع شده باشد، اما از جهت دلالت، ابهام و اجمالی داشته باشد. در چنین مواردی، باز اجماع و یا شهرت اصحاب، می‌تواند نقش آفرین باشد و فهم آنان، ضعف دلالی روایت را نسبت به استفاده مورد نظر، برطرف کند، چرا که وقتی ملاحظه کنیم همه اصحاب، و یا مشهور آنان، از روایتی چیزی را فهمیدند (با توجه به قرب آنان به عصر نصوص، و احاطه‌شان به شرایط و ظروف تاریخی و اجتماعی صدور روایت، و آگاهی آنان از قرائن حالیه و مقامیه‌ای که در استظهار از روایت، نقش جدی دارد، ولی به سبب بُعد زمانی، از ما مخفی شده است) مطمئن می‌شویم که مقصود متکلم (امام معصوم علیه السلام) از روایت، همانی است که آنان فهمیده‌اند.

اینجاست که مرحوم صاحب *جواهر*، این فقیه فحل کرسی فقاقت، با قاطعیت تصریح می‌کند که عمل مشهور همچنان که باعث جبران ضعف سندی می‌شود، ضعف و نقصان دلالی را نیز تدارک می‌کند (ان الشهرة كما تجبر السند، تجبر الدلالة).^{۳۲} و اصولی محقق، مرحوم شهید صدر رحمته نیز - فی الجمله - این نکته را می‌پذیرد.^{۳۳}

سخن پایانی

در خاتمه، یادآور می‌شویم: وقتی اجماع و شهرت فقهای امامیه، این همه نقش ایفا کند و این همه آثار و برکات داشته باشد، چرا اقدام جدی و همتی استوار اعمال نشود و موسوعه و مجموعه‌ای که همه موارد اجماع و یا شهرت را جمع‌آوری نماید، تدوین نگردد؛ موسوعه و دائرةالمعارفی که به ترتیب حروف الفبا، همه ابواب فقه را در بر گیرد و لب‌الباب و تار و پود اصلی فقه شیعه را منعکس کند و ثوابت و مسائل اصلی و کلی فقه را از مسائل فرعی و استنباطی آن، از هم جدا سازد.^{۳۴}

این اقدام می‌تواند ما را در بُعد مهم دیگری نیز یاری رساند، چرا که وقتی ما برای فقه نیز، همانند آیات و روایات باب معارف، محکمات و متشابهاتی قائل شدیم و با تدوین این موسوعه توانستیم محکمات و امهات و ثوابت فقه را نشان دهیم، نفس این عمل، خود می‌تواند سدی در مقابل همه نوآوریها و استنباطهای بی‌حساب و کتابی باشد که به پای تحرک و پویایی فقه شیعه نوشته می‌شود و به بهانه باز بودن باب اجتهاد در فقه امامیه، وارد بازار نشریات و مجلات بی حد و مرز امروز می‌گردد. دیگر هر محقق فقهی می‌فهمد که استنباط و اجتهاد در گستره فقه شیعه، با همه پویایی و نشاط و با توجه به انفتاح باب آن، حد و مرزی نیز دارد و دارای ضوابط و ثوابتی آهین است و هرگز به خود اجازه نمی‌دهد مسئله‌ای متشابه و فرع جدید و مستحدثی را به قیمت از دست دادن بعضی از محکمات و مسلمات فقه شیعه، حل کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ظاهر سخن میرزای قمی این است که مرحوم شیخ الطائفه دو طریق و دو مسلک در اجماع بیان داشته‌اند، ولی مرحوم شیخ انصاری می‌گوید: مسلک شیخ طوسی همان طریق دوم (اجماع لطفی) است. اما ممکن است گفته شود که این دو طریق در واقع یک طریق بیش نیست و آنچه به عنوان طریق دوم (قاعده لطف) مطرح شده است، چیزی جز مدرکی برای طریق اول نیست، یعنی مقتضای قاعده لطف این است که امام علیه السلام داخل در مجمعین باشد. رجوع شود به: *عناية الاصول*، ج ۳، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۲. شیخ اعظم انصاری، *فرائد الاصول*، چاپ انتشارات جامعه مدرسین، ص ۱۰۲.

۳. همچنان که در کتاب *مکاسب* در مبحث معاطات، پس از آنکه دلالت بیع معاطاتی بر ملکیت را تقویت می‌کند، وارد بحث لزوم و عدم لزوم معاطات می‌شود و پس از قبول اینکه اوفق و انطباق با قواعد این است که معاطات دلالت بر لزوم دارد و قبول اینکه در صورت شک در لزوم و عدم لزوم، اصالة اللزوم حاکم است، و همچنین بعد از تمسک به عموماتی همانند: «المناس مسلطون...» و «لا یحل مال امرء...» و «ولا تأکلوا اموالکم...» و «الیعان بالخیار...» و «اوقوا بالعقود...» و «المؤمنون عند شروطهم» و قبول دلالت همه این ادله می‌گوید: «والحاصل ان الحكم باللزوم فی مطلق الملک و فی خصوص البیع مما لا ینکر، الا ان الظاهر فیما نحن فیه قیام الاجماع علی عدم لزوم المعاطاة...» یعنی حاصل مطلب این است که حکم به لزوم را در مطلق موارد تملیک (خواه سبب تملیک لفظ باشد و یا فعل) خصوصاً در مورد بیع (یعنی موردی که سبب تملیک، لفظ ایجاب و قبول باشد) نمی‌شود انکار کرد، الا اینکه ظاهراً در مورد بحث (معاطاتی که ملکیت بیابرد) اجماع بر عدم لزوم قائم شده است.»

طهر

سپس بعد از مناقشه‌ای صغروی در حصول و تحقق چنین اجماعی (اجماع حدسی که بشود با آن کشف قول معصوم علیه السلام کرد) می‌گوید: آنچه شهید ثانی در *مسالك* آورده است (و آن اینکه «قول کسانی که می‌گویند در لزوم معاطات مطلقاً لفظ شرط نیست، از جهت دلیل در غایت حسن و متانت قرار دارد») خود نیز در نهایت زیبایی و متانت است: *مکاسب*، چاپ قدیم، ص ۸۵-۸۶ و این بدان معناست که اگر نبود مناقشه صغروی در تحقق اجماع بر عدم لزوم معاطات، به آنچه اجماع بر آن منعقد شده بود، تن می‌داد.

۴. *علم الاصول فی توبه المجتهد*، تألیف محمد جواد مغنیه، ص ۲۳۰؛ *بجوت فی علم الاصول*، ج ۴، تألیف محقق شهید محمدباقر صدر، ص ۳۱۱.

۵. البته شکی نیست که این دو (اجماع و قول راوی) اگر چه در روح کاشفیت و ملاک آن (که به تعبیر شهید صدر حساب احتمالات باشد) با هم یکی هستند، اما در نحوه کشف و در درجه و مقدار آن با هم فرق دارند، و شهید رحمته الله برای این تفاوت چهار منشأ بیان کرده است. رجوع شود به: *بجوت فی علم الاصول*، ج ۴، ص ۳۰۹-۳۱۱.

۶. مراجعه شود به: *فرائد الاصول*، چاپ انتشارات جامعه مدرسین، ص ۸۰.

۷. اخبار حدسی از اجتهاد و استنباط نشأت می‌گیرد، در مقابل اخبار حسی که از منابع حسی و مشاهده‌ای منبث می‌شود.

۸. به بیان دیگر: اگر بدانیم و یا احتمال دهیم که فتوای مزبور از فلان مدرک نشأت گرفته، دیگر ما هستیم و آن مدرک، و باید ببینیم که خود آن مدرک چه دلالتی دارد. البته فهم اصحاب و استناد آنان به آن مدرک می‌تواند ما را در استظهار از آن مدرک کمک کند، همچنان که باعث جبران ضعف سندی آن نیز می‌شود و جهت صدور آن را تعیین می‌کند، یعنی نشان می‌دهد که قرآنی در کار بوده است که اصحاب مطمئن شدند که این روایت از امام معصوم علیه السلام صادر شده و در صدور آن جهتی جز بیان حکم واقعی وجود نداشته است.

۹. مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه در این باره مثالی می‌زند و آن مسئله طهارت و نجاست اهل کتاب است، چرا که اجماع اصحاب و یا شهرت آنان بر نجاست اهل کتاب، کشف از ارتکاز اصحاب ائمه علیهم السلام بر نجاست اهل کتاب نمی‌کند، زیرا از سوالات اصحاب بزرگوار از ائمه در این زمینه (که در آن شرب خمر و اکل میته اهل کتاب فرض شده و سؤال از طهارت و نجاست آنان بر چنین فرضی مبتنی است) به دست می‌آید که چنین ارتکازی برای اصحاب وجود نداشته است.

۱۰. درباره توضیح این نکته و نکته قبل (یعنی نکته پنجم و چهارم) شایسته است به دو بیان دیگر از دو فحل اصولی و محقق دیگر نیز اشاره شود:

بیان اول از مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمته الله علیه است: هنگامی که مسئله‌ای از مسائل نقلی محض باشد (نه از تفریعات اجتهادی و استنباطی) و فقها بر سر آن اتفاق کرده باشند، فقهایی که تعبدی خاص دارند در اینکه عین آنچه را از معصومان علیهم السلام رسیده طبقه به طبقه و نسل به نسل، بدون کم و زیاد نقل کنند، قهراً انسان یقین پیدا می‌کند که آنان این مسئله را از معصوم علیهم السلام تلقی و اخذ کرده‌اند، به ویژه بعد از آنکه احراز کردیم که آنان بر اساس قیاس و استحسانات عقلی و اعتبارات ظنی فتوا نمی‌دهند. البته این بیان در مسائلی جاری می‌شود که از مسائل اصلی و کلی (نه تفریعی و جزئی)، و مبتنی بر نقل محض باشد، نظیر بطلان «عول و تعصیب» در باب موارث، که از ضروریات فقه شیعه است و اصحاب آن را از ائمه علیهم السلام تلقی کرده‌اند. اما مسائل عقلی محض همانند مسائل کلامی و همچنین مسائل تفریعی‌ای که فقها آن را از مسائل اصلی و قواعد کلی با اعمال نظر، اجتهاد و استنباط کرده‌اند، اتفاق علما در آن کشف از این نمی‌کند که از ائمه تلقی شده است، بلکه از قبیل توافق اتفاقی در فهم و نظر است (نهایه الاصول، تقریرات درس خارج اصول بروجردی رحمته الله علیه، انتشارات قدس، ص ۵۳۴). بیان دوم از امام راحل رحمته الله علیه است. در باورقی انوار الهدایه، ج ۱، ص ۲۵۸ آمده است: اجماع و یا شهرت فتوایی قدمای اصحاب، کشف از این می‌کند که فتوا و حکم مورد بحث در زمان ائمه در حدی از شهرت و معروفیت قرار داشت که اصحاب اصول و کتب حدیثی، نیازی نمی‌دیدند تا سؤالی در آن موضوع در محضر امام علیهم السلام مطرح کنند و جوابی بشوند و آن را به شکل روایتی لفظی درآورند.

۱۱. مصباح الاصول، ج ۲، ص ۱۴۰.

۱۲. انوار الهدایه، ج ۱، ص ۲۵۸.

۱۳. مدرک سابق.

۱۴. مقدمه کتاب المعتبر، چاپ مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۹.

۱۵. بعید نیست مراد از آنچه در بیان امام راحل رحمته الله علیه قدس الله نفسه الزکیة — «فقه جواهری» نام گرفته، همین باشد، چرا که آن دیدبان همیشه بیدار و پاسدار حقیقی شریعت و فقاہت در بیانی که از ایشان به یادگار مانده، هم ابقای طریقه سلف را در فقه ضروری می‌داند و هم رشد دهی و تکامل بخشی آن را لازم می‌شمرد. او می‌فرماید: «مبادا اشتغال به مبادی و مقدمات، آقایان و علمای اعلام و مدرسین محترم را از غایت اصلی که ابقا و رشد تحقیقات علوم اسلامی خصوصاً «فقه» به طریقه سلف صالح و بزرگان مشایخ همچون شیخ الطائفه و امثاله رضوان الله تعالی علیهم، و در متأخرین همچون صاحب جواهر و شیخ بزرگوار انصاری علیهم رضوان الله تعالی باز دارد.» (ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی به مناسبت کنگره شیخ انصاری)

۱۶. المبسوط، ج ۱، ص ۲-۳.

۱۷. شکی نیست که تعبیر به «اصول» در عبارت شیخ طوسی رحمته الله علیه به معنای «اصول فقه» مصطلح نیست، بلکه مراد آن مسائلی است که متعلق از ائمه شده و صریحاً از گفتار و یا فعل آنان گرفته شده است.

۱۸. مجله حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، ص ۲۵۰.

۱۹. کتاب معتبر، ج ۱، ص ۱۹.

۲۰. به عکس، آرای آنان که در این طریقه ثابت ماندند، چنان اتقان و اعتباری دارد که در نظر فقیه ماهری چون صاحب جواهر، فتوای دو تن از آنان، ارزشی همانند ارزش اجماع را داراست. ایشان در ذیل بحث «جواز اکتفا به قبله بلد مسلمین حتی در صورتی که قدرت بر مراعات امارات شرعیه و تمکن از تحصیل علم به جهت، وجود داشته باشد» می‌گوید: «نمی‌شود به گمانی که از راه اجتهاد شخصی به خلاف آن (قبله بلد مسلمین) پیدا شده اعتنا کرد.» آن‌گاه از شهید اول در ذکری، و محقق کرکی در جامع المقاصد نقل می‌کند که این دو، قطع به این پیدا کرده‌اند (قطع به اینکه اجتهاد در جهت قبله بلد جایز نیست). سپس می‌گوید: «و هو منهما کالاجماع؛ قطع دو شخصیتی مثل شهید اول و محقق کرکی در این، به منزله اجماع است» (جواهر، ج ۷، ص ۳۹۴).

۲۱. همانند مخالفتهای مرحوم ابن جنید رحمته با موارد اجماع، بلکه مرحوم صاحب جواهر حتی مخالفت بزرگانی چون صدوقین (مرحوم صدوق و پدرش) را موجب قبح در حجیت اجماع نمی‌داند و در موردی می‌گوید: «... لعدم قبح خلاف مثلهما» (جواهر، ج ۲۸، ص ۳۲۹).

۲۲. جواهر، ج ۱۲، ص ۴۲۰.

۲۳. همان، ج ۷، ص ۳۵.

۲۴. در، ج ۲۲، ص ۳۴۹، ضمن دفاع از نظریه خویش می‌گوید: «سبما بعد ملاحظه فتوی العلماء الذین هم حفاظ الشریعة.»

۲۵. جواهر، ج ۳۶، ص ۲۸۰.

۲۶. همان، ج ۳۹، ص ۲۶۷.

۲۷. مدرک آن در بخش اول این نوشتار گذشت. شایان ذکر است اگر چه این عبارت، مطلوب ما را (که توجه جدی شیخ به اجماع باشد) ثابت می‌کند، اما در خصوص مورد (بیع معاطاتی)، اجماع مزبور، قابل مناقشه است و به تعبیر محقق بروجردی: «ضرری ندارد، زیرا بیع معاطات از اصول متلفات نیست و در کتب قدما، که برای نقل اصول متلفات وضع شده، ذکر نشده است.» بیع معاطات، ابتدا در فقه عامه - توسط ابوحنیفه - مطرح شده است. در فقه شیعه، برای اولین بار، شیخ طوسی، در خلاف و مبسوط، آن را آورده است (مجمله حوزه، شماره ۴۴ - ۴۳، ص ۲۵۱).

۲۸. نه‌ایة الاصول، چاپ قدس، ص ۱۴۱.

۲۹. جواهر، ج ۷، ص ۳۵.

۳۰. همان مدرک.

۳۱. استاد محقق آیت‌الله مکارم شیرازی.

۳۲. جواهر، ج ۲۸، ص ۳۲۵.

۳۳. ایشان در کتاب دروس فی علم الاصول، الحلقه الثالثه، چاپ اسماعیلیان ج ۱، ص ۲۱۷ تصریح می‌کند که: «قد یشکل استناد المجمعین الی المدرک المعین قوه فیه و یکمّل ما یدید من نقصه، و مثال ذلك: ان یثبت فهم معنی معین للروایة من قبل کلّ الفقهاء المتقدمین القریبین من عصر تلك الروایة و المتأخّین لها فان ذلك قد یقتضی علی التشکیک المعاصر فی ظهورها فی ذلك المعنی نظراً لقرب اولئك من عصر النص و إحاطتهم بكثير من الظروف المحجوبة عنها.»

۳۴. برای نمونه می‌توان موسوعه سعدی ابوحنیبی را در فقه اهل سنت نام برد که نقد مقدمه آن در شماره ۲۵ این مجله گذشت.

طرح

سال هشتم - شماره ۲۷ - بهار ۱۳۸۸

۲۲